

فانوس خیال

بررسی یک روایت موضوع در مثنوی

اثر: دکتر احمد احمدی

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۱۵۷ تا ۱۸۳)

چکیده:

در این مقاله نویسنده می‌کوشد با بررسی موجزی درباره «حدیث» و نیز مطالعه نظر عالمان عامه درباره «اصحاب» و هم چنین تحلیل نظر مولوی در کتاب مثنوی، نشان دهد که براساس تصریح نصّ قرآنی و اخبار و احادیث منقوله در کتب اهل سنت و شواهد تاریخی، حدیث مشهور متنسب به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله - «اصحاب من به منزله ستارگانند از هر یک تبعیت کنید هدایت را یافته‌اید» - که بسیار مورد استناد علمای عامه و نیز مولوی در مثنوی است، حدیثی جعلی است که با عقل و نقل در تاریخ مسلم همخوانی ندارد.

واژه‌های کلیدی: حدیث، اصحاب، مثنوی، قرآن، تاریخ.

فانوس خیال

بررسی یک روایت موضوع در مثنوی

این مقاله، منظری ناقدانه در کاربرد حدیث، در مثنوی به طور عام و تحلیل حدیث نامبردار موضوعی را به طور خاص، به نمایش می‌گذارد.

پیشاپیش باید خاطر نشان کرد که رد برخورد عقلانی با یک اثر برجسته چون «مثنوی» با این گونه سخنان که «ادبیات از مقوله انشاء است و صدق و کذب را بر نمی‌تابد» و یا «تصوف نگاهی هنری به مذهب و هنر نیز منشوری است حامل وجوه متعدد» و «هر منوتیک، اساساً برخورد یک سویه با اثر را نمی‌پذیرد» و ... در خصوص آثار محض ادبی و زائیده‌های خالص هنری و تجربه‌های ناب لحظات شاعرانه و غیره، شاید تا حدی مجال عرضه داشته باشد؛ اما اثری چون مثنوی یک اثر هنری صرف نیست؛ منظومه‌ای کلامی نیز هست، برهانها و قیاسهای متعدد و تمثیلهای گوناگون برای القای مطلب در جای جای این کتاب، آن را از حوزه هنر صرف، خارج کرده است. با این انگاره به تماشای یکی از میناگریهای صوفی و شاعر سترگ ادب پارسی می‌نشینیم. ابتدا چند واژه کلیدی این بحث را می‌کاویم.

الف - حدیث

«حدیث در لغت به معنی خبر، کلام، و جدید است و در اصطلاح کلامی است که از قول یا فعل یا تقریر معصوم حکایت کند و بر آن، سند، روایت و اثر نیز اطلاق شده است.» (مدیر شانه چی - کاظم، درایة الحدیث، علم الحدیث و تاریخ حدیث، هر سه کتاب ص ۸)

البته واژه «سنت» هم که در معنای لغوی معادل «طریقه، سیره، جدید، و صورت» آمده، اگر در کنار قرآن آورده شود، در معنای اصطلاحی «حدیث» به کار می‌رود.

چنان که می‌دانیم بنیاد همه معارف و احکام اسلام، «قرآن و سنت» است. نیاز به

سنت از آن روست که در واقع تفضیلی بر اجمال قرآن است و بدون آن هرگز نمی توان به درستی قرآن را فهمید و بدان عمل کرد. لذا عالمان دینی - اعم از شیعی و سنی - در این امر متفق هستند که حدیث صحیح، که صدور آن از معصوم، قطعی و مسلم است، همچون قرآن بر همه اهل اسلام حجت است و عمل بدان، واجب. قرآن، خود بر اهمیت گفتار و کردار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پای فشرده است و مقام شرح و تفسیر و تفصیل و تبیین آیات و جی را برای آن حضرت بالخصوص اعلام کرده است. آیات ذیل نمایانگر این امرند:

- ۱- «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم» (نحل - ۴۴)
 - ۲- «و ما انزلنا الیک ال کتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه» (نحل - ۶۴)
 - ۳- «و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (احزاب - ۲۱)
 - ۴- «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر - ۷)
- و نیز اطاعت مطلق از آن حضرت را در آیاتی عدیده چون آیه ۷ سوره حشر، ۸۰ سوره مائده، ۷ و ۶۶ نساء، ۳۷ احزاب و ... هم شأن اطاعت از حق و نشانه ایمان حقیقی اعلام نموده است.

ب - اصحاب، صحابه، صحب

این سه کلمه جمع کلمه «صاحب» به معنای «مصاحب، معاشر، ملازم، و همنشین» هستند. در تعریف اصطلاحی «صحابه» نظر بزرگان اهل سنت را می بینیم (نیجانی سقوی، دکتر محمد، اهل سنت واقعی، جلد ۲ ص ۲۰۲-۲۰۴):

- ۱- «احمد بن حنبل» می گوید: «بهترین مردم پس از صحابه اهل بدر، کسی است که یک سال، یک ماه یا یک روز با پیامبر همنشین شده باشد یا تنها او را دیده باشد و به همان اندازه که یا او بوده، صحابی شمرده می شود.
- ۲- «ابن حجر» می نویسد: «هرکس از پیامبر یک حدیث یا یک کلمه روایت کرده یا به حال ایمان او را دیده باشد، از صحابه است. هرکس با ایمان، پیامبر را ببیند و بر

اسلام بمیرد، چه همنشینی او با پیامبر بسیار باشد چه کم، روایت از آن حضرت داشته باشد یا نه، در غزوه و جنگی شرکت کرده باشد یا نه، هر کس او را دیده و با او ننشسته باشد یا به دلیلی مانعی او را ندیده باشد، همه و همه از صحابه هستند».

۳- بخاری در صحیح خود گفته است: «هر کس از مسلمانان با پیامبر خدا همنشین بوده یا او را دیده، از اصحاب او به شمار می آید».

تعداد صحابه را هنگام رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بالغ بر ۱۱۴ هزار نفر گفته اند که از این میان حدود یکصد هزار نفر از آن جناب استماع حدیث کرده اند (مدیرشانه چی، کاظم، تاریخ حدیث، ص ۱۵).

دیدگاه علماء عامه در خصوص عدالت مطلق اصحاب

دکتر محمد تیجانی سماوی در کتاب «اهل سنت واقعی» در این باره چنین

می نویسد (ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۲)

۱- احمد بن حنبل می گویند: «بهترین امت پس از پیامبر، ابوبکر و پس از او، عمر، و پس از او، عثمان، و پس از او علی است که اینان خلفای راشدین و هدایت شده اند. پس از این چهار تن، اصحاب پیامبر بهترین مردم هستند و کسی حق ندارد چیزی از بدیهائی آنان را بگوید و یا به عیب و نقصی در آنان خرده گیری کند و هر کس چنین کند، باید او را تأدیب کرد و کیفر داد و نمی توان از او گذشت؛ بلکه باید تعقیب شود و اگر توبه کند از او پذیرفته می شود و اگر باز هم ادامه داد کیفر او را دوباره تکرار می کنند و او را به حبس ابد می برند تا بمیرد یا توبه کند».

۲- نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد (ج ۸، ص ۲۲): «صحابه، همگی از بهترین مردم و سروران این امت بودند و از مردم پس از خود، برتر و همه عادل و نمونه بودند و هیچ گونه ناخالصی در آنها نبود و آمیختگی و ناخالصی پس از آنها پیدا شد و کسانی که پس از آنها آمدند، ناخالصی داشتند».

۳- ذهبی می‌گوید: «یکی از گناهان کبیره، دشنام دادن به یکی از صحابه است. هر کس بر آنان خزده بگیرد یا آنان را دشنام دهد از دین بیرون رفته و از آیین مسلمان بریده است.»

۴- دکتر حامد-حنفی داود در این خصوص چنین گفته است: «اهل سنت معتقدند که همه صحابه عادل هستند و همگی در عدالت یکسانند؛ هر چند درجات آن مختلف است و کسی که یک صحابی را کافر بداند، خود او کافر است و هر کس یک صحابی را فاسق بداند، خود فاسق است و اگر کسی بر یکی از صحابه خرده بگیرد گویا بر پیامبر خدا خرده گرفته است.»

۵- استاد محمد ابوریّه، دانشمند معروف اهل سنت، می‌گوید: (اضواء علی السنّة المحمدیّة، ص ۳۲۲): جمهور اهل سنت همه اصحاب را عادل می‌دانند و جرح و تعدیل آنان را نمی‌پذیرند و تمام آنها را از خطا و سهو و فراموشی معصوم می‌دانند... (معروف الحسینی، هاشم، پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کاف، ص ۷۶).

کتاب فراوان در شناخت فضایل و تجلیل از صحابه از جمله «الاصابة فی معرفة الصحابة»، «میزان الاعتدال»، «الاستیغاب»، «استد الغایة فی تمییز الصحابة» و ... و نیز احادیث فراوان در فضایل اصحاب در کتب حدیث عامه بویژه صحیح بخاری و صحیح مسلم، نشانگر کمال اهمیت عنوان «صحابه» در دیدگاه عامه مسلمانان است.

- ۹ -

منظر عالمان عامه در خصوص حجّیت سنت

چنان که اهل تحقیق آگاهند در مکتب اهل البیت علیهم السلام، سنت، تنها در صورت عرضه بر قرآن و توافق با کتاب خداوند، اعتبار و حجّیت می‌یابد ولی متأسفانه این امر در فرهنگ اهل سنت دقیقاً به عکس است: نظر برخی از بزرگان عامه را مرور می‌کنیم (نیجانی ستاوی، دکتر محمد، اهل سنت واقعی، جلد ۲ ص ۱۵۶ و ۱۵۷):

۱- رهبر اهل سنت و جماعت در اصول دین: ابوالحسن اشعری، می گوید (مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۲۵۱): «سنت، قرآن را نسخ می کند و بر آن حاکم است و قرآن، سنت را نسخ و بر آن حکومت نمی کند.»

۲- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، فقیه و محدث و مورخ مشهور اهل سنت می گوید: «سنت بر کتاب خدا حاکم است و کتاب خدا حاکم بر سنت نیست.» (تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۹)

۳- بیهقی در دلائل النبوة نوشته است: «حدیثی که از پیامبر نقل شده که فرموده است: «هرگاه حدیثی از من به شما رسیده آن را بر کتاب خدا عرضه کنید»، باطل و نادرست است و دروغ بودن آن از خودش نمایان است؛ زیرا در قرآن نشانه ای وجود ندارد که ثابت کند که باید حدیث را بر آن عرضه کرد!»

نگاهی گذرا به وضع و جعل حدیث

بدبختانه در اثر علل و عوامل گوناگون در حوزه فرهنگ اسلامی - در شیکل عامه آن - تحریف و جعل و وضع اثر حیرت آوری بر جای گذاشته است. البته این امر اسف انگیز از دوران حیات و حضور حضرت خاتم صلی الله علیه و آله آغاز گردیده ولی پس از ازتعال حضرتش، با زمینه های مساعد دوران سه خلیفه پس از ایشان و منع حدیث نگاری در یکصد سال نخستین تاریخ اسلام، سنت نبوی به بدترین وضع ممکن دچار دس و وضع و جعل و تحریف گشته و آثار غم افزا و اسف باری در تاریخ داشته است.

اکنون، در ابتدا، از کلام امیر بلاغت و مولای اهل یقین علیه الصلوة و السلام یاری می طلبیم و سپس استناد تاریخی و در پی، نمونه ای تأمل برانگیز از حادثه شگرف جعل حدیث را پیش چشم مخاطب فرزانه می نهیم. در خطبه ۲۱۰ نهج البلاغه در این خصوص می خوانیم:

«آنچه در بین مردم شایع است، هم احادیث حق است و هم باطل؛ هم راست و هم دروغ؛ هم ناسخ و هم منسوخ؛ هم عام و هم خاص؛ هم محکم و هم متشابه؛ هم احادیثی است که به خوبی حفظ شده و هم روایاتی که طبق ظنّ و گمان روایت شده است.»

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله چندان به آن حضرت، دروغ بستند که حضرت به پا خاسته خطبه خواند و فرمود:

«هر کس عمداً به من دروغ ببندد، جایگاه خویش را در آتش جهنم آماده سازد.»

بدان، افرادی که حدیث نقل می‌کنند، چهار دسته‌اند که پنجمی ندانند:

نخست، منافقی که اظهار ایمان می‌کند، نقاب اسلام را به چهره زده، نه از گناه باکی دارد و نه از آن دوری می‌کند و عمداً به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندد. اگر مردم می‌دانستند که این شخص، منافق و دروغ‌گوست، از وی قبول نمی‌کردند و کلام او را تصدیق نمی‌نمودند ولی (چون از واقعیت آگاه نیستند) می‌گویند: وی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پیامبر را دیده و از او حدیث شنیده و مطالب از او دریافت کرده است. به همین دلیل به گفته‌اش ترتیب اثر می‌دهند. در بحالی که خداوند شما را از وضع منافقان - چنان که باید - آگاه ساخته و چنان که لازم بوده است اوصاف آنان را برای شما بر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشوایان گمراه و داعیان دوزخ، با دروغ و بهتان تفرق جستند. پیشوایان گمراه نیز به اینان ولایت و ریاست بخشیدند و آنان را بر مردم حاکم ساختند و برگردن مردم سوار کردند و به یاری آنان به خوردن دنیا مشغول شدند. مردم هم که همواره پیرو سلاطین و دنیاپسند مگر کسی که خداوند او را حفظ کند. این راوی یکی از راویان چهارگانه است...

مؤید تاریخی فرمایش حضرت امیر علیه السلام را در کتاب «الأحداث» از مدائنی مورخ بسیار معتبر قدیمی می‌توان دید. علامه سید مرتضی عسکری در

کتاب تحقیقی و برجسته «نقش ائمه علیهم السلام در احیاء دین» به نقل از مورخ مزبور می نویسد (جلد ۶، ص ۱۴-۱۶):

«معاویه در سال ۴۰ هجری معزوف به «عام الجماعة» - که وی در این سال بر تمام عالم اسلامی حکومت یافت و چون کسی با وی در این سال مخالفتی نشان نداد، به این نام موسوم گشت - فرمانی عمومی برای کارگزارانش که در تمام بخشهای بلاد اسلام، از هند تا آفریقا، حکومت می کردند، ارسال کرد. در این فرمان آمده بود: «هر کس چیزی در فضیلت «ابوتراب و خاندانش» روایت کند، خونش هدر است؛ مالش حرمت ندارد و از حوزه حفاظت حکومت بیرون خواهد بود.»

بار دوم، معاویه به تمام کارگزارانش فرمانی صادر کرد به این مضمون که «شهادت هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش (علیهم السلام) را نپذیرند». وی همچنین نوشت: «آنچه از دوستان عثمان و علاقه مندان وی و کسانی که در فضیلت او روایاتی نقل می کنند، در حوزه فرمانروائی شما زندگی می کنند، شناسائی کنید و به خود نزدیک سازید و اکرامشان کنید و آنچه در فضیلت عثمان نقل می کنند برای من بنویسید و نام گوینده و نام پدرش و خاندانش را ثبت کنید.»

به این ترتیب هر کس روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت عثمان نقل می کرد، گفته وی به صورت یک سند رسمی دولتی در می آمد و به دربار خلافت معاویه ارسال می شد. لذا جعل روایت در هر شهری از شهرهای کشور اسلامی بیلا گرفت و دنیاپرستان برای کسب مال و خلعت و جایزه و ملک و زمین و ... با یکدیگر به مسابقه پرداختند. هر فرد طرد شده ای که روایتی در مناقب و فضائل عثمان نقل می کرد، نامش ثبت می گردید و به دستگاه خلافت نزدیک می شد و حتی شفاعت او درباره دیگران پذیرفته می گشت و ارج و مقام اجتماعی می یافت.

بعد از این اعلامیه، فرمان دیگری از مراکز خلافت اموی به حاکمان شهرها صادر شد که: «حدیث درباره عثمان زیاد شده و در تمام شهرها و نواحی بلاد اسلام منتشر

گردیده است. هنگامی که نامه من به دست شما رسید مردم را دعوت کنید تا در فضائل «صحابه و خلفاء اولیه» نقل حدیث کنند و هیچ روایتی که مردم درباره «ابوتراب» نقل کرده اند، نگذارید. مگر آن که نقیض آن را در مورد «صحابه» برای من بیاورید؛ زیرا این کار بیشتر چشم مرا روشن می‌کند و برای من محبوب‌تر است و دلائل «ابوتراب» و شیعانیش را بیشتر می‌شکند و از مناقب عثمان و فیضائل وی برای آنها سخت‌تر است...

ابو عبدالله ابراهیم بن محمد معروف به «نفظویه»، مورخ قرن چهارم، در تاریخ خود نوشته است: «بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می‌کنند، در ایام بنی امیه ساخته جعل شده است. گوینده و جاعل اینگونه احادیث می‌خواست به این وسیله به دستگاه خلافت تقرّب جوید و مورد توجه و علاقه دستگاه قدرت اموی قرار گیرد. امویان هم می‌خواستند با این کارشان، دماغ بنی هاشم را به خاک بمالند.»

و اکنون نمونه‌ای تأمل‌برانگیز از این جریان مصیبت بار را با هم می‌خوانیم.

«... ابو جعفر اسبکافی معتزلی، استاد ابن ابی الحدید، در دنباله سخن خود، داستان «سمرة بن جندب» یکی از صحابه معروف، را مطرح می‌سازد. وی می‌گوید: معاویه یکصد هزار درهم برای سمرة فرستاد تا او روایتی از پیامبر نقل کند که آیه شریفه «و من الناس من یحبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو ألد الخصام» درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده و آن حضرت به گفته نبی اکرم صلی الله علیه و آله در شمار دشمنان دین خداست. نیز آیه مبارکه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله» درباره عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است. سمرة این مقدار پول را نپذیرفت. معاویه مبلغ را افزود و دویست هزار درهم برایش فرستاد، باز هم نپذیرفت؛ مبلغ به چهار صد هزار درهم رسید. اینجا سمرة بن جندب صحابی قبول کرد و خواسته

معاویه را به صورت روایتی دروغین، جعل و از قول پیامبر برای مردم نقل کرد (نقل
ائمہ علیہم السلام در احیاء دین، ج ۶، ص ۵).

• بررسی یک گفته مشهور منسوب به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
در صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة و نیز مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص
۲۹۸. زوایتی به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که ظاهراً یکی از
مستندات نظر عامه مسلمانان نسبت به صحابه است. گفته مزبور این است:
أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم (اصحاب من چونان ستارگانند؛ از هر یک
پیروی کنید هدایت می یابید).

بنابر این گفتار، تمامی صحابه آن حضرت، مقتدای امت مرحومه و قابل پیروی و
اتباعند. این اعتقاد در «مثنوی» مولوی در ۶. موضع و یک بار نیز در «فیه ما فیه»
عرضه شده است که نشانگر اهمیت آن در دیدگاه صاحب برجسته ترین اثر عرفانی
منظوم است.

استاد بدیع الزمان فروزان فر در کتاب «احادیث مثنوی»، پنج موضع از مواضع
مزبور را ذکر کرده و مأخذ آنها را همین گفتار مشهور دانسته و سند این حدیث
موضوع را کنوز الحقائق ص ۱۳ و اللمع ابی نصر سراج چاپ لیدن ص ۱۲۰ شمرده
است. (کتاب یاد شده، ذیل شماره های ۴۴-۸۷-۶۳۱-۶۴۲-۶۷۹).

البته مزبورم فروزان فر این سخن را با تعبیر دیگری از جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۸
به این ترتیب نقل کرده است:

«سألت ربی فیما تختلف فیہ أصحابی من بعدی فأوحى الیّ یا محمد! إنّ
اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها أضوا من بعض فمن أخذ بشیء
مما هم علیه اختلفهم فهو عندی علی هدی»

موارد کاربرد سخن مزبور در مثنوی:

۱- دفتر اول بیت ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰:

گفت پیغمبر که «اصحابی نجوم»
و الذی يبصر لمن وجهی رأی
هر که دید آن را، یقین آن شمع دید.

رهروان را شمع و شیطان را رجوم
کسوگرفتی ز آفتاب چرخ، نور
که بدی بر آفتابی چون شهود

کل گشاد اندر گشاد اندر گشاد
عین خورشید است نه چیز دگر
هم به ستاری خود ای کردگار
بسته‌ام من ز آفتاب بی مثال
"انجم آن شمس" نیز اندر خفاست»

رفت از بهر عیادت آن طرف
و آن "صحابه" در پی اش چون "اخران"
للسری قیدوة وللطأغی رجوم»

اندر آن حلقه مکن خود را نگین
جمله جمعید و یک اندیشه و خموش
چون نشان جویی مکن خود را نشان
در دلالت دان تو "یاران را نجوم"
نطق "تشویش نظر" باشید، مگو

«مقتبس شو. زود چون یابی نجوم
گفت "طوبی من رأنی" مصطفی
چون چراغی نور شمعی را کشید
۲- دفتر اول بیت ۳۶۵۶ تا ۳۶۶۲:

«گفت پیغمبر که "اصحابی نجوم"
هر کسی را گر بدی آن چشم و زور
هیچ ماه و اختری حاجت نبود
۳- دفتر ششم بیت ۱۷۴ تا ۱۸۲:

«هست اشارات، محمد (ص) المراد
گر ز مغرب سر زند خورشید، سر
عیب چینان را از این دم کوردار
گفت حق، چشم خفاش بد خصال
از نظرهای خفاش کم و کاست
۴- دفتر ششم بیت ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۷:

مصطفی بهر هلال با شرف
در پی خورشید وحی آن مه دوان
ماه می‌گوید که: «اصحابی نجوم»
۵- دفتر ششم بیت ۱۵۸۹ تا ۱۶۰۳:

چون که در "یاران" رسی خامش نشین
در نماز جمعه بنگر خوش بهوش
رخت‌ها را سوی خاموشی کشان
گفت پیغمبر که در بحر هموم
چشم در استارگان نه ره بجو

گر دو حرف صدق گویی ای فلان
 ۶- دفتر ششم بیت ۲۶۴۱ تا ۲۶۴۷:
 «یار را با یار چون بنشسته شد
 لوح محفوظ است پشانی یار
 هادی راه است یار اندر قدم
 نجم اندر ریگ و دریا رهنماست
 چشم را باروی او می دار جفت
 زان که گردد نجم پنهان زان غبار
 تا بگوید او که وحی استن شاعر
 و در "فیه ما فیه" (تصحیح فروزان فر، ص ۱۲۹):

«... می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم: «أصحابی کالتجوم بأیهم اقتدیتم
 اهتدیتم»؛ اینک یکی در ستاره نظر می کند و راه می برد، هیچ ستاره ای سخن
 می گوید با وی؟ نی، الا به مجرد آن که در ستاره نظر می کند راه را از بی زهه می داند و
 به منزل می رسد؛ همچنین ممکن است که در اولیای حق نظر کنی، ایشان در تو
 تصرف کنند بی گفتمی و بحثی و قال و قیلی مقصود حاصل شود و تو را به منزل
 وصل رسانند...»

با نگاهی به موارد ۷ گانه فوق دیدگاه شاعر کاملاً در خصوص "اصحاب" هویدا
 می شود. چنانکه آشکارست، این پندار با آنچه پیش از این از عالمان عامه عرضه
 گردید مطابقت کامل دارد.

در "فیه ما فیه" عین عبارت نقل شده است: «در منظومه سترگ تصوف، مثنوی،
 بخشی از عین لفظ در ۴ موضع با تعبیر "اصحابی نجوم" و در ۲ موضع دیگر با
 توضیح لفظ مزبور، موضوع ساخته و پرداخته شده است.

در مورد شماره ۳ (بیات ۱۷۴ تا ۱۸۲ دفتر ششم)، چنانکه استاد دکتر شهیدی یادآور

شده‌اند (شرح مثنوی، ج ۱۰، ص ۲۷): در کلمه "انجم" تلمیحی است به حدیثی که از عامه رسیده است: "اصحابی کالنجوم...". و ذر بی، آنان که همین انگاره را نپذیرند و در آن خرده‌گیری کنند، خفاش شمرده شده‌اند.

در موزد شماره ۵ (ابیات ۱۵۸۹ تا ۱۶۰۳۰ دفتر ششم) نیز، بالحن ملامت، به خرده‌گیران بر اصحاب، تاخته و هر گونه بحث و نظر را در این خصوص ممنوع شمرده و به سکوت و خاموشی فرمان داده است:

چون که در "یاران" رسی خامش نشین اندیر آن حلقه مکتن خود را ننگین علت این دریافت از بیت مزبور، در ابیات بعدی ارائه می‌گردد که هر گونه بحث در افعال و اقوال و گفتار و کردار "صحابه" را موجب "تشویش نظر" به شمار آورده توصیه می‌کند که تنها باید به این نجوم آسمانی چشم دوخت و از نورشان راه جست؛ زیرا این نطق که مایه تشویش نظر بیننده است، نیل به هدف را - که هدایت‌یابی است - ناممکن می‌سازد. این دریافت را نزد برخی محققان مثنوی هم می‌توان یافت (زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین، سزنی، جلد اول، ص ۳۹۹)، در شماره ۶ نیز گوینده، بحث و گفتگو درباره "اصحاب" را غبار انگیزی در مسیر هدایت‌یابی و مانع دیدار این ستارگان محبوب داشته است.

و اما بعد

حقیقت آشکار آن است که نه تنها عدالت مطلق اصحاب را نمی‌توان با عقل و نقل به اثبات رساند، بلکه عکس این امر یعنی کفر و فسق و نفاق عده‌ای از صحابه را با استناد به آیات قرآن و روایات و به یاری دلایل و براهین می‌توان بر مسند اثبات نشانده.

بدیهی است اصحاب و همنشینان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله - جز آنان که قرآن و سنت مسلم به تطهیر و عصمت آنان گواهی داده است - انسانهای عادی

بودند و هر چه بر مردم دیگر واجب یا حرام بود بر آنان نیز واجب یا حرام بود. علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین، از برجسته‌ترین علمای معاصر و صاحب مناظرات مکتوب مشهور با شیخ سلیم البشری، مفتی بزرگ الازهر، در کتاب نفیس «المراجعات»، در کتاب نام بردار دیگرش به نام «النص والاجتهاد» چنین می‌نویسد: «... این مطلبی است که متکی به هیچ عقلی یا نقلی نیست؛ زیرا مجرد مصاحبت یا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چند فضیلتی است ولی بدون شک دلیلی بر مصون ماندن اصحاب از خطا، نمی‌باشد. بنابراین صحابه از لحاظ مصون ماندن از خطا و گناه، مانند سایر مردم هستند که افراد موثق عادل منزّه از معصیت خداوند در میان آنها هست و گناهکار متجاوز مجهول الحال هم در میان شان یافت می‌شود.» (اجتهاد در مقابل نص، ترجمه فارسی النص والاجتهاد، ص ۴۹۱).

و تفصیل این ماجرا

اکنون برآنیم که به یازنی کتاب خدا و سینه نبوی و استنادات تاریخی مسلم نشان دهیم که این اعتقاد از بنیان، سست و عنکبوتی است و شواهد، همه خلاف آن را نشان می‌دهند.

بخش اول - اصحاب در قرآن

۱- آیه انقلاب (آل عمران - ۱۴۴):

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افا ن مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سيجزی الله الشاکرین»
این آیه آشکارا نشان می‌دهد که اصحاب، پس از رحلت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، مرتد شده به عقب بر می‌گردند.

۲- آیه جهاد (توبه - آیه ۳۸ و ۳۹):

«يا أيها الذين آمنوا مالكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله انا قلتم الى الأرض ارضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة الا قليل الا تنفروا يعذبكم عذاباً أليماً و يستبدل قوماً غيركم. و لاتضروه شيئاً و الله على كل شيء قدير» ۴

این آیه نیز از سر باز زدن اصحاب از جهاد و دل بستگی شان به دنیا و تهدید آنها به عذاب و جایگزین کردن شان با مؤمنان راستین خبر داده است. در سوره مجید صلی الله علیه و آله آیه ۳۸ و آیه ای که پس از این می آید نیز تهدید به جایگزینی را مبنی بینیم.

۳- آیه ارتداد (مائده- آیه ۵۴):

«يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين اوعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله واسع عليم»

گذشته از تهدیدی که در این آیه نسبت به اصحاب آورده، آیا نمی توان استنباط کرد که صفاتی که خداوند برای قوم جایگزین بر شمرده، در اصحاب، نبوده است و یا بالاتر، نمایانگر وجود عکس و خلاف این صفات در عده ای از اصحاب نیست؟

۴- آیات مربوط به منافقین از اصحاب:

به گفته یکی از محققان (معروف الحسینی، هاشم، پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کافی، ص ۸۴)، کمتر سوره ای می توان یافت که منافقان پیرامون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را رسوا نکرده یا نسبت به دسیسه هایشان هشدار نداده باشد. از عبدالله بن عباس نقل شده که سوره توبه، "فاضحه" (رسوا کننده) نامیده شده است؛ زیرا خداوند در این سوره، اصحاب منافق را رسوا کرده و از واقعیت آنان پرده برداشته است. و نیز از وی نقل شد (همان، ص ۸۴) که پیوسته قرآن در شأن منافقان نازل

می شد؛ تا آنجا که واهمه داشتیم مبادا کسی از صحابه، امین (غیر منافق) باقی نماند. آیاتی چند در این خصوص ذیلأ ارائه می شود:

الف - آیه احباط (سوره محمد ضلّی الله علیه و آله آیه ۳۰):

«... ذلك بأنهم ابتغوا ما أسخط الله وكرهوا رضوانه فأحبط أعمالهم أم حسب الذين في قلوبهم مرض أن لن يخرج الله أضغانهم ولو نشاء لأرينا لهم فلجرفتهم بسيناهم ولتعرفنهم في لحن القول والله يعلم أعمالكم...»

ب - آیه ضرار (توبه ۱۰۷ و ۱۰۸):

می دانیم که ۱۲ تن از صحابه به بهانه دوری راه و نداشتن فرصت کافی برای حضور در مسجد پیامبر، خود مسجدی ساختند تا در آن نماز بنخوانند ولی آیه "ضرار" به کفر و نفاق و نیت ناپاکشان شهادت داد و رسوایشان کرد:

«و الذين اتخذوا مسجداً ضراراً و تفریقاً بین المؤمنین و ارضاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیحلفن ان اردنا الا الحسنی و الله یشهد انهم لکاذبون لا تقم فيه ابدأ لمسجد اسس علی التقوی من أول یوم احق أن تقوم فيه...»

ج - (توبه - ۶۴):

«یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزؤا ان الله مخرج ما تحذرون...»

د - (توبه - ۱۰۱):

«و ممن حولکم من الأعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردّون الی عذاب عظیم»

و - (توبه - ۴۷ و ۴۸):

«لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خیالاً و لأوضعوا خلالکم یغونکم الفتنة و فیکم سمّاعون لهم و الله علیم بالظالمین لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبواک الأمور حتی جاء الحق و ظهر أمر الله و هم کارهون»

ز - (توبه - ۶۱):

«و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم...» آیات ۱۲ و ۱۳ احزاب، تمام سوره "منافقون"، آیاتی از سوره بقره و... را می توان در ادامه: این بحث آورد. اصولاً کاربرد کلمه "منافق" و "نفاق" آیا خود نشانگر آن نیست که کسانی با ظاهر اهل ایمان و باطن کافر و بی ایمان، پیرامون حضرت خاتم صلی الله علیه و آله حضور دارند؟ اگر موضع گیری و رفتار ظاهری فرد کاملاً مخالف شارع مقدس و شرع مطهر باشد، قاعدتاً نام کافر یا مشرک به خود می گیرد نه منافق.

بخش دوم - اصحاب در اخبار و روایات

در کتب معتبر حدیثی اهل سنت روایت هایی این چنین می توان دید:

۱- در صحیح بخاری از عبدالله بن عباس نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «شما پابرنه و لخت محشور می شوید. گروهی از اصحاب را به سوی جهنم می برند؛ من می گویم: خدایا اینان اصحاب من هستند؛ خداوند می فرماید: «از زمانی که تو از آنها جدا شده ای، آنان پیوسته راه ارتداد پیش گرفته اند...»

۲- و نیز آن حضرت فرموده اند: «در روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد می شوند که از حوض کوثر رانده می شوند؛ می گویم: پروردگارا اینها اصحاب من هستند؛ خداوند می فرماید: «نمی دانی پس از تو چه کارهایی کرده اند؛ آنان به دین پیشینیان خود برگشته اند.» (معروف الحسنى، هاشم، پژوهشی در احادیث بخاری و کفای، ص ۹۴ و ۹۵). و از محقق دیگری به نقل از کتب اهل سنت (تیجانی سماوی، دکتر محمد؛ پس آنگاه هدایت شدم، ص ۱۷۰ به بعد به نقل از صحیح بخاری ج ۴ ص ۹۴ تا ۹۹ و ص ۱۵۶ و ج ۳ ص ۳۲ و صحیح مسلم ج ۷ ص ۶۶):

۳- مالک در موطأ (ج ۱، ص ۳۰۷) و واقدی در مغازی (ص ۳۱۰) روایت کرده اند که

پیامبر (ص) به شهدای احد فرمود: بر ایمان اینان گواهی می‌دهم؛ ابوبکر گفت: ای رسول خدا مگر ما برادران آنان نیستیم؟ مگر ما مانند آنان؛ اسلام نیاوردیم؛ و جهاد نکردیم؟ پیامبر (ص) فرمود: آری، ولی نمی‌دانم پس از من چه بدعتها درآید؛ می‌گذارید... (همان، ص ۲۱۱)

۴- بخاری در باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی از کتاب الجهاد و الیسیر ص ۱۲۵ جزء دوم صحیح از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که گفت: پیامبر ایستاد و به اتاق عایشه اشاره کرد و گفت: «فتنه از اینجا است؛ فتنه از اینجا است؛ جائی که شاخ شیطان از آن بیرون می‌آید.»

این روایت در صحیح مسلم به این صورت آمده است: پیغمبر از اتاق عایشه بیرون آمد و فرمود: «سر کفر از اینجا خواهد بود؛ از اینجا است که شاخ شیطان پدیدار می‌شود.» [اجتهاد در مقابل نص ترجمه النص و الاجتهاد علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ص ۲۴۷] و یقیناً چندین برابر این موارد می‌توان از لابلائی کتب بیرون کشید.

بخش سوم - دیدگاه اصحاب درباره یکدیگر

۱ - خطبه‌ها و نامه‌های چندی از نهج البلاغه در شکایت از گفتار و کردار صحابه

مشهور:

الف - خطبه سوم (ششقیه) در غصب خلافت حقّه و شکایت از سه خلیفه

مشهور.

ب - خطبه هفتم و دویست و دوم - هنگام دفن مظلومانه حضرت صدیقه اطهر

سلام الله علیها - در شکوه از اصحاب مشهور و مردم روزگار:

ج - خطبه ۸۴ درباره عمرو عاص // خطبه ۷۳ درباره مروان حکم // خطبه ۱۳۵

درباره مغیره بن شعبه // خطبه‌های ۱۳ و ۱۳۷ و ۱۵۶ و ۱۷۲ و نامه ۵۴ درباره

عایشه، طلحه، زبیر و اصحاب جمل.

- د - نامه‌های ۱۰-۱۷-۴۸ درباره معاویه.
- ۲- در سه جنگی که اصحاب مشهور و پیامبر و یکی از هم‌مستزبان آن حضرت، در دوره کوتاه حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به راه انداختند در حدود یکصد هزار نفر از مردم کشته شدند که عده‌ای از اصحاب در میان کشتگان بودند. این سه جنگ را که به صفین، جمل و نهروان معروف گردیده، به ترتیب اصحاب مشهور حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، معاویه، عایشه، طلحه، زبیر، عبدالله بن وهب راسبی ایجاد کردند.
- ۳- تکذیب سخن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و نپذیرفتن شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و أم ایمن در قضیه "فدک" و به غضب آوردن حضرت صدیقه اطهر علیها السلام با وجود شهادت قرآن به عصمت و تطهیر مطلق اهل بیت علیهم السلام (صحیح بخاری - ج ۵ ص ۸۲ و ۱۵۳ و ج ۳ ص ۱۳۸ // اجتهاد در مقابل نص، شماره‌های ۷ و ۸) و شایان ذکر آنکه در موارد دیگری ادعای کسانی دیگر را بدون شاهد خواستن، پذیرفتند و آنچه خواستند، به آنها دادند (صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۸ و ۱۴۳).
- ۴- اخذ بیعت اجباری با تهدید و آتش زدن بیت رسالت (ابن قتیبه الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۹ // العقد الفرید ج ۴ ص ۲۹۵)
- ۵- داد و فریاد و فحش زکیک اصحاب مشهور به یکدیگر در حضور پیامبر (صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۵۴ و ج ۳ ص ۱۷۹)
- ۶- کلام حضرت صدیقه اطهر علیها السلام در ملاقات خلیفه اول و دوم با ایشان در بستر بیماری (تیجانی سماوی، دکتر محمد، سرآنگاه هدایت شدم، ص ۱۸۸ به نقل از ابن قتیبه، الامة و السياسة ج ۱ ص ۲۰) که در آن، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «من خدا و فرشتگانش را به گواهی می‌گیرم که شما مرا به خشم آوردید هرگز رضایتم را نخواستید و هرگاه ابا پیامبر ملاقات کنم حتماً از شما به او شکایت می‌کنم.» و «بخدا قسم پس از هر نمازی که می‌خوانم تو را (ابوبکر) نفرین می‌کنم.»

بخش چهارم - اصحاب از منظر تاريخ (نگاهي ديگر)

الف - در حيات حضرت خاتم صلی الله عليه و آله

۱- الف - جعل احاديث و نسبت دادن آن به حضرت رسول الله صلی الله عليه و آله؛ در اين خصوص به فرمايش حضرت امير عليه السلام در خطبه ۲۱۰ نهج البلاغه پيش از اين استشهاد كرديم (بخش جعل حديث، همين مقاله)

۲- الف - اجتهاد در مقابل نص صريح كلام خدا و رسول در موارد بسيار با وجود صراحت آيات ذيل در منع از اظهار نظر و اجتهاد:

* و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون الخيرة من امرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً (احزاب - ۳۶)

* فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما فضيت و يسلموا تسليمًا (نساء - ۶۵)

* و لا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا على الله الكذب ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون (نحل - ۱۱۶).

* من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون... الظالمون... الفاسقون (مائده - ۴۵-۴۴-۴۷)

* و حديث مشهور حلال محمد صلی الله عليه و آله حلال الي يوم القيامة و

حرام محمد صلی الله عليه و آله حرام الي يوم القيامة (سنن دارمي، ج ۱،

ص ۱۱۵)

نمونه های اين اجتهادات را در كتاب نفيس "النص و الاجتهاد" از علامه نايبردار سيد عبدالحسين شرف الدين مي توان ديد. اين كتاب با ترجمه علي دواني به نام "اجتهاد در مقابل نص" به فارسي منتشر گشته است.

۳- الف - مخالفت صريح برخي از زنان پيامبر اکرم صلی الله عليه و آله با آن

حضرت و آزردهن شديد آن حضرت: اين موارد را در شأن نزول آيات ۲۸ تا ۳۶ سوره

احزاب و نیز کتاب محققانه "نقش عایشه در احادیث اسلام" از علامه سید مرتضی عسکری، ص ۷۷ تا ۱۱۰ می توان دید.

۴- الف - بهتان شرم آور به یکی از زنان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله شأن نزول این تهمت در ذیل آیه معروف "افک" (۱۱ تا ۲۶، سوره نور) آمده است. (نیز رک. عسکری، سید مرتضی، نقش عایشه در احادیث اسلام، ص ۱۱۱ تا ۲۱۸ که مطلب را به تفصیل بررسی و اثبات و فرد بهتان زننده را مشخص کرده است)

۵- الف - تخلف برخی از اصحاب از لشکر اسامه (اجتهاد در مقابل نص، شماره ۴/ ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۹)

۶- الف - گستاخی حیرت آور خلیفه دوم نسبت به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله در هنگام بیماری رحلت و نسبت دادن هدیایان به آن حضرت (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۸، باب مرض النبی و وفاته // شرف الدین، علامه سید عبدالحسین، اجتهاد در مقابل نص، شماره ۱۶)

ب- پس از رحلت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله

۱- ب - غضب خلافت و مخالفت صریح با کلام خدا و رسول در وصایت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام (رک. به نهج البلاغه خطبه ۳ // اجتهاد در مقابل نص، شماره های ۱ و ۲ و ۷ // المراجعات، مناظره مکتوب علامه شرف الدین با شیخ بزرگ الأزهر // مجموعه مجلدات الغدیر از مرحوم علامه امینی و ...)

۲- ب - جلوگیری از نگاهش سنت نبوی که باتفاق همه عالمان دینی، فهم قرآن بدون آن میسر نیست. (اجتهاد در مقابل نص، شماره ۱۴)

۳- ب - جعل حدیث و نسبت دادن آن به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله (رک بخش جعل حدیث همین مقاله)

۴- ب - تغییر در احکام دین (رک. به اجتهاد در مقابل نص، شماره های ۵ و ۶ و ۱۱ و ۱۲ و ۲۱ تا ۳۹ و ۴۳ و ۵۲ تا ۵۶ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۲ و ۷۳) بیشتر این موارد در روزگار خلیفه دوم صورت

پذیرفته است:

- ۵- ب - قتل و غارت و تجاوز به قبایل مسلمان با اتهام اثبات نشده و به صرف مخالفت با خلافت بر آمده از سقیفه (اجتهاد در مقابل نص، شماره‌های ۱۲ و ۱۳)
- ۶- ب - کتک زدن شدید صحابه مشهور به دستور و یا به مباشرت خلیفه اول و دوم و سوم (صحیح بخاری ج ۸، ص ۵۰ و ج ۹، ص ۱۹ // الامامة و السناسة ج ۱ ص ۳۵ و ...)
- ۷- ب - موارد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ از بخش دیدگاه اصحاب درباره یکدیگر
- ۸- ب - شراب نوشی و زناى برخى از اصحاب مشهور (اجتهاد در مقابل نص، شماره‌های ۴۶ و ۵۷)

بخش پنجم - تو... نمونه‌های تأمل برانگیز دیگر:

- ۱- احمد بن حنبل در آخر جلد ۵ "مسند" خود از "ابوطفیل" نقل کرده است که دوازده نفر از اصحاب، در شب عقبه - هنگامی که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، در سال نهم هجری، از جنگ تبوک برمی‌گشتند - به قصد قتل پیامبر، غلتک‌هایی زها کردند تا ناقه حضرت را رم دهند و ایشان را بر زمین زنند. این روایت طولانی است و در آخر آن آمده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از این واقعه، گروهی از صحابه را لعنت کردند. این حادثه را مغازی و اقدی در ج ۲ ص ۱۰۴۲ و سیره حلبی ج ۳ ص ۱۲ به تفصیل نقل کرده‌اند. تفصیل ماجرا بیانگر آن است که ۸۰ تن از دوازده تن مزبور از قریش و بقیه از اهل مدینه بوده‌اند. "خدیفة بن الیمان" که در این واقعه در کنار آن حضرت بوده است می‌گوید، من آنها را از نشانه‌های شتران‌شان شناخته به پیامبر گفتم: من آنان را به شما معرفی می‌کنم تا آنان را به سزای اعمال‌شان برسانی. حضرت به من امر کردند که از افشای نام آنان خودداری کنم. (سیحانی، آیت الله جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲ ص ۷۸۸)
- ۲- هنگامی که خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان - صحابی مشهور از نظر عامه

مسلمین - در حضور وی و در میان جمعی از بنی امیه گفت: «ای فرزندانم، خلافت را مانند گوی بین خود زد و بدل کنید. به آن کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد، نه بهشتی هست. و نه جهنمی، و نه حسابی و نه عقابی!» (تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۸ / مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۳، و پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کافی، ص ۱۰۹)

۳- مغیره بن شعبه در دیداری با معاویه - پس از سیطره کامل او بر سراسر جامعه اسلامی آن روزگار - او را به عدالت توصیه می کند و خوش رفتاری با مردم، و معاویه پس از کلامی نسبتاً مفصل در توجیه رفتار خویش در پایان می گوید که تا اسم و رسم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نابود نکند از پای نمی نشیند! و البته تمام زندگی او شاهد بر این عقیده اوست. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۱۳۰ / مروج الذهب مسعودی ج ۳ ص ۴۵۴ // المذقبات ص ۵۷۶ // پژوهشی در احادیث بخاری و کافی ص ۱۰۶ تا ۱۱۰)

۴- جعل حدیث، شغل شاغل معاویه - صحابی معروف و کاتب وحی و خال المؤمنین از نظر اهل سنت و جماعت - بوده است. (ر.ک. بخش جعل حدیث همین مقاله)

۵- جنایات فراوان معاویه در تاریخ مشهور است: به راه انداختن جنگ صفین و خون هزاران نفر را بر زمین ریختن؛ نقش غیر مستقیم در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام، فریب دادن فرماندهان لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام و به شهادت رساندن ایشان با دسیسه، کشتن حجر بن عدی و یازانش و عمرو بن الحمق خزاعی، اصحاب مشهور پیامبر و بسیاری کسان دیگر به جرم تشیع.

مظالم معاویه در یمن نیز مشهور است. وی در سال چهل هجری، بسرین اربطاه، سردار معروف خود و از جمله اصحاب پیامبر، را به یمن فرستاد. جنایاتی که بسز در یمن کرد، به ویژه کشتار مردان و اسیر کردن زنان مسلمان و سر بریدن دو کودک خردسال والی یمن، عبیدالله بن عباس، در حضور مادر این دو کودک - که به جنون این مادر بیچاره منتهی شد - چنان دلخراش است که لرزه بر تن هر انسان شریفی می اندازد. بسر در شهرهای مسیر خود به سوی یمن، مکه و مدینه نیز جنایات بی

شماری مزتكب گردید.

۶- علاء بن مسیب از پدرش نقل می‌کند: که "براء بن عازب"، یکی از صحابه مشهور، را ملاقات کردم و به او گفتم: خوشا به حالت! با پیامبر هم صحبت بودی و زیر درخت با او بیعت کردی. گفت: فرزند برادرم! تو نمی‌دانی که ما پس از او چه کارها کردیم و چه انحرافها در دین به وجود آوردیم! (صحیح بخاری، ج ۳ ص ۳۲، باب غزوه حدیبیه - به نقل از "پس آنگاه هدایت شدم" از دکتر تیجانی-سیماوی، ص ۱۷۹)

۷- زهری می‌گوید: در دمشق برانس بن مالک (از اصحاب معروف و خدمتکار حضرت رسول صلی الله علیه و آله) وارد شدم؛ دیدم گریه می‌کند. گفتم چرا می‌گریی؟! گفت: هیچ یک از احکام شریعت را نمی‌شناسم که بدون تغییر مانده باشد بجز این نماز که این نماز هم ضایع شده است. (صحیح بخاری - ج ۴ - باب تضييع الصلوة ص ۱۳۴)

حال یک بار دیگر آیات، روایات و مسلمات تاریخی را درباره "اصحاب" از نظر بگذرانیم و نیز نگاهی دوباره به دیدگاه عالمان عامه در خصوص "صحابه" بیفکنیم. اگر شیعه به عصمت ائمه دوازده گانه خویش بنا بر عقل و نقل مسلم اعتقاد پیدا می‌کند، عالمان اهل سنت و جماعت، هیاهو و جنجال به راه می‌اندازند و حتی عصمت وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را نیز - به طور همه جانبه - نمی‌پذیرند ولی دانسته یا ندانسته با اعتقاد به عدالت مطلق صحابه، مدعی عصمت برای هزاران نفر می‌شوند و این از شگفتیهای بزرگ دهر است! تردیدی نیست که موجد و موجب و سکاندار حقیقی این تفکر، سیاست اموی و عباسی بوده است و نقش اول را در این طرز تفکر راجع به صحابه باید به دستگاه خلافت داد و عالمان دنیا مدار روزگاران نیز نقش بعدی را به عهده داشته‌اند.

آنچه نگارنده رایبه حیرت وا داشته این است که از اهل شهود و عرفان چگونه می‌توان پذیرفت چنین امری را و حال آنکه با حقیقت واقع و مسلمات عقل و نقل و تاریخ، تضاد بین و آشکار دارد؟! از اهل تصوف، که دریافتهای خویش را بر گرفته از

"ماوراء" جلوه داده‌اند و حاصل مکاشفه و معامله و معاینه و... باید پرسید که: اگر شما به تحقیق و پژوهش و عقلانیت، پای بند نیستید و استدلال را در دست یابی به حقیقت، بیچاره و بی اثر می‌دانید، آیا شامه معنوی شما - که به دغوی خودتان، برترین شامه معنوی است - چگونه از طریقی ماورائی و غیر عادی، تعفن معنوی این گونه سخنان یاوه منسوب به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را در نیافته است؟!؟

ظاهراً صوفیان بنا را بر آن گذاشته‌اند که در هر امری تا حد امکان و میسر، عقل و منطق را دخالت ندهند و این، مصیبت بزرگ سیر تفکر در ایران زمین و حوزه‌های نفوذ این طایفه نام بردار فرهنگ شرق است.

آیا باز هم می‌توان با وجود این همه شواهد عقلی و نقلی و تاریخی مسلم - که مثنی از خروار آن را در این وجیزه می‌بینیم - "اصحاب" را به صرف صحابی بودن، ستارگان هدایت‌گر نامید و از آنها پیروی کرد؟!؟

آیا باز هم خردمندی می‌تواند، بدون توجه به واقعیات مسلم قرآنی و نوایی و تاریخی، با "خداوندگار عرفان" در "عالی‌ترین حماسه عرفانی عالم" همراه و هم‌نوا گردد و بحث و تحلیل در خصوص گفتار و کردار "صحابه" را باعث "غبارانگیزی" در امر هدایت و مایه "تشویش نظر" بداند؟!؟

این چگونه نظری است که با درک حقایق مسلم به تشویش می‌افتد؟!؟...

"والسلام علی من اتبع الهدی"

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- مکارم شیرازی، ناصر، نهج البلاغه، مؤسسه مطبوعاتی هدف قم، ۱۳۵۸.
- ۳- تیجانی سماوی، دکتر محمد، از آگاهان بپرسید (ترجمه سید محمد جواد مهری)، بنیاد معارف اسلامی قم، ۱۳۷۴، چاپ ششم.

- ۴- تيجانی سماوی، دکتر محمد اهل سنت واقعی (ترجمه سيد محمدجواد مهري)، بنياد معارف اسلامي قم، ۱۳۷۶، چاپ ششم.
- ۵- تيجانی سماوی، دکتر محمد، پس آنگاه هدايت شدم (ترجمه سيد محمدجواد مهري)، بنياد معارف اسلامي قم، ۱۳۷۶، چاپ بيست و پنجم.
- ۶- تيجانی سماوی، دکتر محمد، همراه با راستگويان (ترجمه سيد محمدجواد مهري)، بنياد معارف اسلامي قم، ۱۳۷۶، چاپ يازدهم.
- ۷- زرین کوب، دکتر عبدالحسين، سرنی، انتشارات علمی، ۱۳۶۶، چاپ سوم.
- ۸- سبحانی، آيت الله جعفر، فروغ ابدیت، دار التبلیغ اسلامي قم، ۱۳۵۱، چاپ جیبی.
- ۹- شرف الدين موسوی، سيد عبدالحسين، اجتهاد در مقابل نص (ترجمه علی دواني)، کتابخانه بزرگ اسلامي، ۱۳۹۶ قمری.
- ۱۰- شرف الدين موسوی، سيد عبدالحسين، المراجعات (زهري) امام علي عليه السلام در قرآن و سنت (ترجمه محمدجعفر امامي)، سازمان تبليغات، ۱۳۷۹.
- ۱۱- شهیدی، دکتر سيد جعفر، شرح مثنوی، جلد ۱۰ (دفتر ششم)، انتشارات علمی فرهنگي، ۱۳۸۰.
- ۱۲- طباطبائی، سيد محمدحسين، شيعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۷۹.
- ۱۳- عسکری، سيد مرتضی، نقش ائمه عليهم السلام در احیاء دين، مجمع علمی اسلامي، ۱۳۷۱، چاپ پنجم.
- ۱۴- عسکری، سيد مرتضی، نقش عايشه در احاديث اسلام، دانشكده اصول دين، ۱۳۷۸، چاپ اول.
- ۱۵- عسکری، سيد مرتضی، نقش عايشه در تاريخ اسلام، مجمع علمی اسلامي، ۱۳۷۳، چاپ هفتم.
- ۱۶- فروزان فر، بدیع الزمان، احاديث مثنوی، اميرکبير، ۱۳۶۶، چاپ چهارم.
- ۱۷- فروزان فر، بدیع الزمان، فيه ما فيه (تصحیح)، اميرکبير، ۱۳۶۹، چاپ ششم.
- ۱۸- مديرشانه چی، کاظم، تاريخ حديث، انتشارات سمت، ۱۳۷۷.
- ۱۹- مديرشانه چی، کاظم، درايه الحدیث، دفتر انتشارات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۶۳.
- ۲۰- مديرشانه چی، کاظم، علم الحدیث، ناشر صندوق پستی ۲۹۹ قم، ۱۳۶۲.
- ۲۱- معروف الحسنی، هاشم، اخبار و آثار ساختگی (ترجمه حسين صابري)، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

- ۲۲- معروف الحسنی، هاشم، پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کفای (ترجمه عزیز فیضی)، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، چاپ اول.
- ۲۳- نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۵۹.
- ۲۴- نیکلسن، رینولد، مثنوی معنوی (تصحیح)، انتشارات توس، ۱۳۷۵، چاپ اول، جیبی.